

## نگاه انتقادی به دیدگاه عدم حجیت تقریر

سید علیرضا موسوی مهر

مدرس و پژوهشگر حوزه علمیه خراسان

sarmosavimehr@gmail.com

سید محمد باقر قدمی

مدرس و پژوهشگر حوزه علمیه خراسان

رضا میهن دوست

مدرس و پژوهشگر حوزه علمیه خراسان و دانشجوی دکتری فقه جزائی دانشگاه علوم اسلامی رضوی

### چکیده

بحث تقریر به مسأله سیره عقلاء، ارتباط وثیقی دارد؛ البته تقریر گاه در برابر افعال مکلفین و گاه در برابر سیره‌های عقلایی است که معصوم<sup>۷</sup> با آن‌ها مواجه شده است. استدلال به سیره به جهت کاربرد وسیع آن در مسائل مختلف اصولی و بسیاری از ابواب فقه مانند معاملات، مورد توجه قرار گرفته است. اعتبار تقریر، اتّفاقی و مورد پذیرش اصولیان بوده است؛ اما برخی، در برابر این اتّفاق و تسالم اصولی، قائل به نظریه عدم حجیت تقریر هستند که بر همین اساس، نظریه عدم اعتبار تقریر، در نوع خود نظریه بدیعی محسوب می‌گردد. این نوشتار با روش کتابخانه‌ای و توصیف و تحلیل داده‌ها، در پی نقد و بررسی این نظریه است و سعی کرده است گزاره‌هایی از قبیل قبح القاء در مفسده و تفویت ملاک و نیز ادله‌ای مانند لزوم ارشاد جاهل و روایات لزوم تبلیغ شریعت و در طرف مقابل، ادله‌ای مانند روایات عدم وجوب جواب بر امام<sup>۷</sup> را در نظامی هماهنگ تفسیر کند.

### واژگان کلیدی

تقریر معصوم<sup>۷</sup>، سکوت معصوم<sup>۷</sup>، سیره، سیره عقلاء، لزوم ردع

یکی از منابع مهم استنباط احکام شرعی، سنت است که از قول و فعل و تقریر معصوم<sup>۷</sup> تشکیل می‌شود؛ (بهسودی، ۱۴۲۲ق، ۱/۱۷۱؛ هاشمی، ۱۴۱۷ق، ۴/۲۸۴ و ۳۱۳) از طرفی اعتبار سیره‌های عقلانی مشروط به امضاء و تقریر است؛ از این‌رو بحث تقریر به مسأله سیره عقلاء، ارتباط وثیقی خواهد داشت. البته تقریر گاه در برابر افعال مکلفین و گاه در برابر سیره‌های عقلایی که معصوم<sup>۷</sup> با آن‌ها مواجه می‌شود کاربرد دارد.

استدلال به سیره، به جهت کاربرد وسیع آن در مسائل مختلف اصولی و بسیاری از ابواب فقه مانند معاملات، مورد توجه قرار گرفته است؛ به عنوان نمونه مهم‌ترین دلیل حجیت اماراتی مانند «ظواهر» و «خبر واحد» سیره عقلاء است که منشأ اعتبار این سیره نیز تقریر معصوم<sup>۷</sup> می‌باشد. (هاشمی، ۱۴۱۷ق، ۴/۲۳۳)

از آن‌جا که پرکاربردترین اماره در استدلال‌های فقهی، خبر واحد و ظواهر می‌باشد، بررسی تقریر، جایگاه ویژه‌ای خواهد داشت.

اعتبار تقریر در میان اصولیان امری پذیرفته شده است؛ چرا که فارغ از حجیت آن، از صغرا و مدلول آن بحث می‌شود؛ (تونی، ۱۴۱۵ق، ۱۵۷) حتی برخی نیز بر حجیت آن ادعای اتفاق کرده‌اند (مجاهد، ۱۲۹۶ق، ۲۶۷) و برخی دیگر نیز آن را امری ضروری دانسته‌اند. (خوئی، ۱۴۲۲ق، ۱/۲۵۰)

در برابر این اتفاق و تسالم اصولی، برخی<sup>۱</sup> قائل به نظریه عدم حجیت تقریر هستند که در نوع خود نظریه بدیعی محسوب می‌گردد و جستار حاضر، نقد و بررسی این نظریه است.

در میان مقالاتی که در خصوص این موضوع به بحث پرداخته‌اند می‌توان اشاره کرد به:

- مقاله «گونه شناسی تقریر در فقه مذاهب» که در آن ابتدا نسبت تقریر با فعل و قول بررسی شده، سپس به تفصیل انواع سکوت در فقه مذاهب مورد بررسی قرار گرفته است. (علیزاده و دیگران، ۱۳۹۳، ۹۱)

---

۱. استاد عبدالله احمدی شاهرودی از اساتید خارج حوزه علمیه قم، این نظریه را طی ده جلسه، در مشهد مقدس (مدرسه آیت الله العظمی خوئی، دوم خرداد تا دوازدهم خرداد ۱۴۰۰) ارائه کردند.

● مقاله «گونه‌های دلالت تقریر بر احکام شرعی» که در آن ابتدا به اصل حجیت سنت و نسبت تقریر با فعل و قول بررسی شده، سپس به تفصیل انواع دلالت‌های تقریر مورد بررسی قرار گرفته است. (علیزاده و دیگران، ۱۳۹۶، ۵۱)

● مقاله «تحلیل و تعریفی نو از تقریر، بر اساس روایات آن» که در این مقاله انواع مختلف تقریر، مانند سکوتی، تشویقی و... از روایات استخراج شده است. (کلانتری، ۱۱۲)

اما در هیچ یک از این مقالات به ادله حجیت تقریر و نقدهای آن پرداخته نشده است.

● مقاله «حجیت سنت تقریری و دامنه‌ی آن» که در آن به اصل حجیت تقریر و اجماعی بودن آن اشاره شده و در ضمن مقاله به برخی از ادله حجیت آن پرداخته شده است؛ اما نقدهای این ادله بررسی نشده است که در جستار حاضر بدان پرداخته می‌شود. (حسینی، ۶)

● مقاله «استنباط از سکوت معصوم، گونه‌ها و مؤلفه‌ها» که در آن به برخی از ادله حجیت و نقدهای آن پرداخته شده است؛ ولی در جستار حاضر استقصاء بیشتری نسبت به ادله حجیت تقریر و نقدهای آن، صورت گرفته است. (فائزی، ۶۹)

در این نوشتار پس از تعریف تقریر و سیره، ادله حجیت تقریر مورد اشاره قرار می‌گیرد و نقدهای صاحب نظریه مذکور به هریک از این ادله، بیان و بررسی می‌شود؛ پس از آن به نقل و نقد اشکالات ایشان به اصل نظریه حجیت تقریر و تالی فاسدهایی که مطرح کردند پرداخته خواهد شد؛ در انتها، جایگزینی که برای حجیت تقریر ابداع شده است، مطرح می‌شود.

#### ۱. تعریف تقریر

تقریر از ادله شرعی غیر لفظی محسوب می‌شود که بر حکم شرعی دلالت دارد و از نوع کلام نیست و به معنای سکوت معصوم<sup>۷</sup> در برابر رفتاری است که با آن مواجه می‌شود. (صدر، ۱۴۱۸ق، ۱/۱۱۱)

#### ۲. تعریف سیره

سیره اصطلاحاً عبارت است از رفتار اجتماعی و جمعی انسان‌ها بر انجام یا ترک کاری. (صدر، ۱۴۱۸ق،

۱/۲۷۶؛ مظفر، ۱۴۳۰ق، ۴/۱۷۶)

سیره به دو قسم عقلایی و متشرعه تقسیم می‌شود.

✓ سیره عقلایی عبارت است از رفتار اجتماعی و جمعی عقلاء، بر انجام یا ترک کاری، از آن جهت که عاقل هستند. (صدر، ۱۴۱۸ق، ۲۶۲/۱)

✓ سیره متشرعه بنای عملی مسلمین، بر انجام یا ترک کاری، از آن جهت که مسلمان هستند، می‌باشد. (صدر، ۱۴۱۸ق، ۲۷۶/۱)

همان‌طور که از تعریف روشن است تفاوت این دو سیره در منشأ آنها می‌باشد که سیره متشرعه برخلاف سیره عقلاء از نفس شریعت به وجود آمده است و مکلفین به خاطر شریعت به آن ملتزم هستند؛ این تفاوت موجب شده است که سیره متشرعه در اعتبارش به تقریر معصوم<sup>۷</sup> نیاز نداشته باشد؛ ولی اعتبار سیره عقلاء به تقریر نیاز دارد. (صدر، ۱۴۱۸ق، ۲۷۶/۱)

### ۳. بررسی ادله حجیت تقریر

برای حجیت تقریر، ادله‌ای بیان شده است که در ادامه به بررسی آنها پرداخته می‌شود.

دلیل نخست: قیح إلقاء در مفسده و تفویت مصلحت

یکی از وظائف امام<sup>۷</sup> بیان احکام شرعی است؛ چراکه در صورت عدم بیان، ملاک واقع تفویت می‌شود و یا مکلف دچار مفسده می‌گردد. در نتیجه اگر سیره‌ای در منظر معصوم<sup>۷</sup> وجود داشته باشد که مخالف با واقع باشد و ایشان مخالفت نفرموده باشند، موجب تفویت ملاک واقع می‌شود؛ بنابراین عدم مخالفت به معنای امضای سیره توسط ایشان خواهد بود.

صاحب این نظریه، نسبت به این دلیل اشکالاتی وارد کردند که در ادامه بررسی خواهد شد.

اشکال نخست: عدم دلیل بر قیح إلقاء در مفسده

اشکال اول به کبرای مطرح شده در این دلیل است؛ به این بیان که در بحث رابطه جعل و ملاک، دو کبرای متصور است:

کبرای ۱: هر جا ملاک الزامی وجود داشته باشد، شارع باید بر اساس آن، حکمی جعل کند؛

کبرای ۲: جعل حکم الزامی از سوی شارع به معنای وجود ملاک الزامی است.

از این دو قاعده، تنها کبرای دوم مورد پذیرش است؛ ولی کبرای اول که به مسأله مرتبط است، ثابت نیست؛ یعنی جعل بر شارع لازم نیست؛ چراکه دلیلی بر لزوم جعل حکم بر شارع وجود ندارد.

این عبارت مشهور است که واجبات شرعی، الطافی در احکام عقلی هستند؛ (قمی، ۱۴۳۰ق، ۲۳/۳؛ اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ۳۵۲/۳، بروجردی، ۱۴۱۷ق، ۱۷۳/۱) یعنی هرچند عقل، استیفاء ملاکات را لازم می‌داند، اما موضع وجود ملاک را تشخیص نمی‌دهد و از طرفی احکام شرعی، نشان دهنده مواضع وجود ملاک است؛ از این رو احکام شرعی باعث تحقق حکم عقل می‌گردد و همین معنای لطف است و از آنجا که لطف واجب نیست، جعل حکم نیز بر شارع واجب نیست.

جواب

ممکن است در پاسخ گفته شود مراد از لطف، وجوب عقلی است و لذا لطف بر شارع واجب می‌شود؛ پس کبرای اول نیز ثابت است.

اشکال نخست

در صورتی که جعل حکم حقیقتاً لطف باشد، پس بر شارع واجب نخواهد بود و اگر لطف، به صورت الزامی در نظر گرفته شود، دلیلی بر این الزام، وجود ندارد.

اشکال دوم

اشکال دوم، نقضی است که بر قبیح القاء در مفسده وارد شده است؛ چرا که بر اساس روایات، برداشته شدن بعضی از احکام توسط خداوند به عنوان منت بر امت پیامبر<sup>۹</sup> معرفی شده است؛ مانند رفع حکم اضطراری در حدیث رفع (صدوق، ۱۳۶۲ش، ۴۱۷/۲؛ صدوق، ۱۳۹۸ق، ۳۵۳) یا برداشته شدن بسیاری از احکام در شب معراج (صدوق، ۱۳۹۸ق، ۱۷۶؛ صدوق، ۱۳۸۵، ۱۳۲/۱) و نیز عدم حکم به وجوب مسواک زدن در روایت «لَوْ لَأَنَّ أَشَقَّ عَلَيَّ أُمَّنِي لَأَمَرْتَهُمْ بِالسَّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلَاةٍ». (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲۲/۳؛ صدوق، ۱۴۱۳ق، ۵۵/۱؛ برقی، ۱۳۷۱ق، ۵۶۱/۲؛ طبرسی، ۱۴۱۲ق، ۵۰)؛ حال سؤال این است که اگر آن احکام ملاک داشته‌اند، پس برداشته شدن آن‌ها نه تنها لطف و رحمت نبوده است، بلکه تفویت ملاک است؛ در نتیجه ادعای عدم لزوم دفع مفسده ثابت می‌شود و اگر آن احکام ملاک نداشته‌اند، منت گذاشتن و رحمتی وجود نداشته است؛ چون اقتضاء تکلیف در آن موارد وجود ندارد.

در نتیجه می‌گوییم جعل حکم، حق شارع و لطف او بر بندگان است و وظیفه شارع جعل احکام نیست؛ از این رو خداوند می‌فرماید: «قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (حجرات: ۱۷) چرا که اگر وظیفه شارع می‌بود، وجهی برای منت گذاشتن وجود نداشت.

به نظر می‌رسد هر دو اشکال مطرح شده قابل نقد است.

#### جواب از اشکال نخست

نسبت به اشکال اول می‌توان کبرای اول را حتی در صورت عدم پذیرش قاعده لزوم لطف اثبات کرد؛ چراکه پذیرش کبرای دوم، مستلزم پذیرش کبرای اول نیز می‌باشد؛ به این بیان که بر اساس قاعده عدم خلو واقعه از حکم، در همه وقایع، حکم وجود دارد و بر اساس کبرای دوم، جعل همیشه همراه با ملاک است و از این رو اثبات گردید که هر جا ملاک وجود دارد، جعل محقق است؛ در نتیجه، کبرای اول نیز ثابت می‌شود.

#### جواب از اشکال دوم

نسبت به اشکال نقضی می‌توان گفت ممکن است در برداشته شدن احکام، ملاک تسهیل نیز لحاظ شده باشد و بعد از کسر و انکسار، ملاک نهایی، الزام نباشد؛ در نتیجه ملاک الزامی تفویض نشده است؛ بر اساس این جواب، وجه تعبیر به منت در برداشته شدن این تکالیف در این روایات، ملاحظه مصلحت تسهیل در حوزه کسر و انکسار ملاکات است که نفس انتساب امت اسلام به پیامبر<sup>۹</sup> یا اعتناء به درخواست ایشان، باعث در نظر گرفتن مصلحت تسهیل شده است.

نسبت به خصوص روایت شب معراج حتی ممکن است گفته شود ملاک تسهیل از ابتداء برای خداوند متعال معلوم بوده است و قرار خداوند متعال بر محاسبه آن بوده است؛ اما قبل از درخواست پیامبر<sup>۹</sup> آن را لحاظ نکرده است به این غرض که با درخواست ایشان و اعتناء به آن، رفعت و شأنی برای آن وجود آسمانی ظاهر گردد، لذا برداشته شدن این احکام تشریفاتی خواهد بود.

اشکال ۲: عدم تحقق تفویض ملاک، در فرض جهل

اشکال دوم به صغرای قاعده قبح القاء در مفسده است؛ صاحب نظریه مورد نظر، وجود مفسده در فرض جهل مکلف، به تکلیف واقعی را مورد تردید قرار می‌دهند؛ مثلاً اگر توریه حرام باشد، اما مفسده آن به فرض علم به حرمت آن اختصاص داشته باشد، در صورتی که مردم از روی جهل توریه کنند، در مفسده، واقع نخواهند شد تا ردع آن‌ها بر امام<sup>۷</sup> واجب باشد.

اگر اشکال شود که احکام تابع مصالح و مفاسد هستند (هاشمی، ۱۴۱۷ق، ۱۲/۳)، در نتیجه از آنجا که جعل تکالیف، مطلق می‌باشد، می‌توان اطلاق مصلحت و مفاسد را نیز کشف کرد؛ یعنی حتی در فرض جهل به تکلیف نیز مصلحت یا مفاسد واقعی وجود دارد.

در جواب باید گفت بر اساس مسلک عدلیه، نهایتاً در حالت تنجز حکم، مصلحت کشف می‌شود؛ چرا که دلیل کشف ملاک از حکم، این است که الزام مکلفین نسبت به عمل بدون ملاک، قبیح است و در فرضی که تکلیف منجز نباشد، الزامی نسبت به انجام عمل وجود ندارد؛ در نتیجه، موضوع این قاعده محقق نخواهد بود.

حال با توجه به وجود ادله برائت در فرض جهل مکلفین، از آنجا که تنجز مرتفع شده است و الزامی از جانب شارع نیست، دلیلی نیز بر وجود ملاک در آن فرض وجود ندارد.

این کلام، مستلزم تصویب نیست؛ چراکه قاعده اشتراک احکام بین عالم و جاهل، به لحاظ صرف جعل حکم است؛ نه جعل همراه با ملاک؛ یعنی ممکن است جعل نسبت به جهل و علم، مطلق باشد، ولی ملاک مختص به صورت علم باشد؛ چرا که اولاً اطلاق مؤونه زائد ندارد که اشکال لغویت مطرح گردد و ثانیاً علت عدم تقیید جعل، عدم امکان اخذ علم در موضوع حکم است که از آن اطلاق ملاک هم بدست نمی‌آید.

البته ادعا این نیست که در تمام احکام، ملاک به فرض علم اختصاص دارد؛ بلکه ادعا امکان اختصاص ملاک است؛ یعنی در موارد وجود سیره، وجود ملاک در صورت جهل، محرز نیست.

ادله حسن احتیاط نیز بر وجود ملاک، دلالت ندارند؛ زیرا برای حسن احتیاط احتمال وجود ملاک لزومی نیز کفایت می‌کند علاوه بر این که حتی اگر از اطلاق ادله حسن احتیاط، ملاک کشف شود دلیلی بر لزومی بودن آن نیست.

پاسخ نخست

به نظر می‌رسد این اشکال تمام نیست؛ چرا که در فرض جهل ثبوتاً دو صورت ممکن است:

- یا حقیقتاً مفاسد یا مصلحتی برای جاهل وجود دارد که در این صورت بعد از پذیرش اصل کبرای قبح القای در مفاسد، بر معصوم<sup>۷</sup> لازم است نسبت به سیره موضع‌گیری نماید.

- یا ملاک مختص به فرض علم می‌باشد و ملاکی برای جاهل نیست که در این صورت باید گفت سیره بر عدم الزام، مطابق واقع است و سیره‌ای مخالف واقع وجود ندارد که بر معصوم<sup>۷</sup> ردع آن لازم باشد و به عبارتی دیگر مصلحت و مفسده‌ای وجود ندارد و عمل بر اساس سیره، مخالف تکلیف واقعی نیست. با این بیان می‌توان گفت که در هر صورت سیره مطابق با واقع است و قابل اعتماد است.

پاسخ دوم

اگر چه ثبوتاً بین اطلاق جعل و اطلاق ملاک ملازمه‌ای وجود نداشته باشد، اما در مقام اثبات، عقلاء از اطلاق جعل، اطلاق ملاک را استظهار می‌کنند؛ زیرا در تقنین عقلائی اطلاق جعل در صورت ضیق ملاک، نادر است.

دلیل دوم: روایات لزوم تبلیغ شریعت بر امام<sup>۷</sup>

روایاتی بر لزوم تبلیغ شریعت بر امام<sup>۷</sup> تأکید دارند به این مضمون که امام<sup>۷</sup> باید حلال و حرام را نشان دهد تا مردم گمراه نشوند؛ بنابراین امام<sup>۷</sup> نسبت به افعال و سیره‌هایی که با آن‌ها مواجه می‌شوند و مخالف با واقع می‌باشند باید موضع‌گیری نمایند و این به مثابه اصلی در مشی و عملکرد معصومین: محسوب می‌گردد.

اشکال ۱: نقض به موارد تخصیص

در صورتی که تبلیغ شریعت لازم باشد، نباید امام<sup>۷</sup> خاص را بعد از رسیدن وقت عمل به عام بیان فرمایند و حال آن‌که در موارد بسیاری، عام از جانب معصومی صادر شده است و خاص آن از جانب معصوم دیگر و نمی‌توان در تمامی موارد، جهت این تأخیر را تقیه و... دانست.

حال از آن‌جا که کسی در جواز صدور عام از یک معصوم و بیان خاص آن توسط معصوم دیگر، مناقشه نکرده است و آن را به جهت مصالحی می‌داند، در موارد سکوت امام<sup>۷</sup> نسبت به سیره نادرست نیز ممکن است ادعای وجود مصلحت مطرح شود.

نظیر همین نکته در موارد بیان حکم ظاهری توسط امام<sup>۷</sup> نیز قابل طرح می‌باشد؛ امام<sup>۷</sup> بسیاری اوقات، حکم واقعی را بیان نمی‌فرمودند و به بیان حکم ظاهری اکتفاء می‌کردند؛ مثلاً ممکن است شخصی از حکم واقعی یک فعل سؤال کند و امام<sup>۷</sup> در پاسخ حکم ظاهری برائت را بیان کنند، به عنوان نمونه می‌توان به روایات استشهاد به برائت یا قاعده سوق در مورد سؤال راوی از حکم پنیر، اشاره کرد (برقی، ۱۳۷۱ق، ۲/۴۹۵).



اشکال ۲: فرعی بودن منصب تبلیغ برای امام ۷

منصب‌های حضرت رسول<sup>۹</sup> رسالت، زعامت امت و تبلیغ شریعت است. غیر از منصب نخست، دو منصب دیگر به ائمه: اعطاء شده است؛ اما فلسفه اصلی امامت، زعامت امت است و تبلیغ شریعت وظیفه اصلی ایشان نیست؛ بدین جهت ممکن است به خاطر مصالحی بعضی از احکام با تأخیر بیان شوند و یا حتی بیان برخی دیگر از احکام به عصر ظهور حضرت حجت<sup>۷</sup> موکول شود؛ بر این اساس ممکن است امام ۷ با وجود مخالفت سیره با واقع، به جهت مصالحی آن را ردع نفرموده باشند.

حتی می‌توان ادعا کرد که بیان احکام بر امام ۷ واجب نیست؛ در بعضی از روایات نیز وارد شده است که فقه شیعه از زمان امام باقر<sup>۷</sup> تأسیس گردیده است و شیعیان تا آن زمان به احکام عامه عمل می‌کردند؛ به عنوان نمونه صحیحہ عیسی بن السّری از امام صادق<sup>۷</sup> بر این مضمون دلالت دارد؛ «... شیعه پیش از ابی جعفر<sup>۷</sup> مناسک حج و حلال و حرام خود را هم نمی‌دانستند، تا اینکه امام باقر<sup>۷</sup> به امامت رسیدند و ابواب علم را بر روی شیعه گشودند و برای ایشان مناسک حج و حلال و حرام را بیان کردند، به گونه‌ای که مردم (اهل تسنن) [برای شناخت احکام خود] به شیعیان نیازمند شدند...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲/۲۰)

پاسخ نخست

به نظر می‌رسد کلام ایشان در دو اشکال فوق قابل پاسخ است؛ چرا که بر اساس روایات فراوانی که در ادامه اشاره خواهد شد، از وظائف ائمه: بیان احکام و حفظ شریعت از تحریف به زیادت و نقصان است؛ البته ممکن است به جهت مصالحی، حکم واقعی بیان نشود که این فرض، هر چند خلاف اصل است، ولی بر مخاطبین حجت می‌باشد و باید بر اساس آن عمل نمایند؛ بر این اساس تقریر معصوم<sup>۷</sup> نسبت به سیره، بر صحت عمل بر طبق آن دلالت دارد و لزوماً از مطابقت سیره با واقع کشف نمی‌کند.

در نتیجه اشکال نقضی وارد نیست؛ زیرا نقض در جایی وجود دارد که امام ۷ هیچ حکمی را نفرمایند؛ اما در بحث مخصص منفصل، عام برای افراد حجت است و در واقع، امام ۷ حکم ظاهری را فرموده‌اند.

البته ممکن است در مواردی غیر مخصص منفصل، مصلحتی در عدم بیان حکم باشد؛ اما بر اساس روایات لزوم تبلیغ شریعت که بدان اشاره خواهد شد، اصل اولیه، بیان حکم (هر چند به صورت حکم ظاهری) است و ادعای وجود مصلحت در عدم بیان حکم، نیاز به اثبات دارد.

علاوه بر این که ممکن است ادعای بالاتری مطرح شود که اصل اولیه، بیان حکم واقعی است؛ چرا که ظاهر حال امام ۷ این است که در مقام بیان حکم واقعی هستند.

حمل عام بر حکم ظاهری نیز با این ادعا (اصل اولیه بیان حکم واقعی) منافات ندارد؛ زیرا در موارد مخصص منفصل، عام به جهت قرینه بر حکم ظاهری حمل می‌شود؛ به عنوان نمونه، برای اثبات این که یکی از وظائف ائمه: بیان احکام و حفظ شریعت است، می‌توان به روایات ذیل اشاره کرد.

- صحیحہ ابی بصیر: «امام صادق ۷ فرمودند: خداوند مَنان زمین را وانمی‌گذارد مگر آن که در آن عالمی قرار می‌دهد که به زیاده و نقصان واقف و آگاه است، لذا وقتی مؤمنان چیزی اضافه می‌کنند آنها را بر می‌گرداند و هنگامی که ناقص گذارند بر ایشان تکمیل و به آنها می‌فرماید آن را کامل و تکمیل اخذ نماید. سپس امام علیه السلام فرمودند: و اگر روی زمین چنین حجتی نباشد امر بر مؤمنین مشتبه شده و بین حق و باطل فرق گذارده نمی‌شود»<sup>۱</sup> (صفار، ۱۴۰۴ق، ۲۳۱/۱؛ صدوق، ۱۳۸۵، ۱۹۵/۱؛ ذهنی تهرانی، ۱۳۸۰ش، ۶۳۷/۱)
- موثقه اسحاق بن عمار: «امام صادق ۷ فرمودند: زمین هیچ گاه از کسی که به زیاده و نقصان واقف و آگاه است خالی نمی‌باشد لذا هر گاه مسلمانان چیزی زیادی آوردند او آن را طرح کرده و هر گاه شیئی را ناقص نمودند وی آن را برایشان تکمیل می‌نماید و اگر چنین نمی‌بود امور مسلمین برایشان مشتبه و مختلط می‌گشت»<sup>۲</sup> (صفار، ۱۴۰۴ق، ۲۳۱/۱؛ صدوق، ۱۳۸۵، ۱۹۹/۱؛ ذهنی تهرانی، ۱۳۸۰ش، ۶۴۷/۱)
- صحیحہ ابی حمزہ: «امام صادق ۷ فرمودند: باقی نمی‌ماند زمین مگر در آن کسی باید باشد که به حق آگاه و واقف بوده به طوری که مردم وقتی در آن چیزی اضافه نمودند او بفرماید: مردم به حق افزودند و هر گاه از آن نقص و کسر نمایند بفرماید مردم ناقص کردند و زمانی که عین حق را آوردند ایشان را تصدیق نماید و اگر این چنین نباشد حق از باطل ممتاز و مشخص نمی‌شود»<sup>۳</sup> (صدوق، ۱۳۸۵، ۱۹۹/۱؛ ذهنی تهرانی، ۱۳۸۰ش، ۶۴۹/۱)

۱. «فَإِذَا زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئًا رَدَّهُمْ وَإِذَا تَقَصَّوْا أَكْمَلَهُ لَهُمْ فَقَالَ خَدُّهُ كَامِلًا وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَاتَّبَسَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَمْرُهُمْ وَ لَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ».

۲. «فَإِذَا جَاءَ الْمُسْلِمُونَ بِزِيَادَةٍ طَرَحَهَا وَإِذَا جَاءُوا بِالنَّقْصَانِ أَكْمَلَهُ لَهُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَأَخْتَلَطَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ أَمْرُهُمْ».

۳. «فَإِذَا زَادَ النَّاسُ فِيهِ قَالَ قَدْ زَادُوا وَإِذَا تَقَصَّوْا مِنْهُ قَالَ قَدْ تَقَصَّوْا وَإِذَا جَاءُوا بِهِ صَدَقَهُمْ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ لَمْ يَعْرِفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ».

- روایت ابی البختری: «امام صادق<sup>۷</sup> فرمودند: به راستی علما وارث پیغمبرانند و این برای آن است که پیغمبران پول سفید و زردی ارث ندادند و همانا از احادیث خود احادیثی به جای نهادند و هر که چیزی از آن برگرفت بهره فراوانی گرفته، بنگرید این علم خود را از که فرا می گیرید، محققا در ما خاندان است که در دوره هر جانشینی عادلان حق شناسی وجود دارند که تحریف غالی‌ها و وابستگی (انحراف) مخربان و تأویل نادان‌ها را از دین کنار کنند»<sup>۱</sup> (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱۱/۱؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ۳۲/۱؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ۴؛ ابن ابی زینب، ۱۳۹۷ق، ۶۷؛ کمره‌ای، ۱۳۷۵، ۸۹/۱)
- معتبره فضل بن شاذان: «فضل بن شاذان نقل کرده است: ... اگر سائلی بگوید: چرا حقّ تعالی صاحبان امری قرار داد و ما را مأمور به اطاعتشان نمود؟ در جواب گفته می‌شود: به چند علت: از جمله: خلائق وقتی دانستند در محدودیت بوده و باری تعالی برایشان حدودی معین کرده و مأمور هستند از آنها تجاوز نکنند زیرا در این تجاوز فساد خودشان می‌باشد، به طور قطع و یقین خواهند دانست که این معنا تحقق نخواهد یافت مگر به این که حقّ عزّ و جلّ برای ایشان امینی قرار داده باشد که مباحات را برای آنها بیان کرده و ایشان به آنها راهنمایی نموده و از تعدی و متعرض شدن نسبت به محظورات و منهیات بازشان دارد چه آن که اگر چنین امینی در بین نباشد بسا افراد به منظور رسیدن به لذات و منافع خویش دست به هر کاری زده اگر چه غیر در فساد بیفتند، پس به منظور جلوگیری از چنین تباهی و فساد حقّ تبارک و تعالی برای خلائق و بندگان قیمی قرار داد تا ایشان را از فساد منع کرده و حدود و احکام را اقامه نماید.<sup>۲</sup> و از جمله: هیچ ملّتی را سراغ نداریم که بدون قیم و رئیسی زندگی کنند زیرا در امور دین و دنیا چاره‌ای نیست از وجود یک رئیس و سرپرست، بنا بر این حکمت حکیم مقتضی است خلائق را بدون ولی و سرپرست نگذار تا به واسطه‌اش با اعداء خود نبرد نموده و به دستور و راهنمایی وی غنائم را تقسیم کرده و به امامتش جمعه و جماعاتشان را اقامه نموده و تحت سرپرستی او ظالم از مظلوم استنکاف کرده و ظلم به وی ننماید» (صدوق، ۱۳۸۵، ۲۵۳/۱؛ صدوق، ۱۳۷۸، ۱۰۰/۲؛ ذهنی تهرانی، ۱۳۸۰ش، ۸۰۷/۱)

۱. «يُنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْعَالِينَ وَ اِتِّحَالَ الْمَيْطِلِينَ وَ تَاوِيلَ الْجَاهِلِينَ».

۲. «لَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهِ أَمِينًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدَى وَ الدُّخُولِ فِيهَا حَظْرًا عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَكَانَ أَحَدٌ لَا يَتْرُكُ لِدَّتِهِ وَ مَنَفَعَتِهِ لِفَسَادِ غَيْرِهِ فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيمًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَسَادِ».

در انتهای روایت نیز آمده است: «... عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری نقل کرده که وی گفت: وقتی این علل و اسرار را از فضل بن شاذان شنیدم به او گفتم: آیا این علل را استنباط کردی و از نتایج عقل خودت بوده یا آنها را از معصوم<sup>۷</sup> شنیده یا روایت کرده‌ای؟ گفت: من مراد خدا از آنچه فرض کرده است را ندانسته و مقصود رسولش<sup>۹</sup> را از آنچه تشریح فرموده آگاه نبوده و هیچ یک از احکام مشروعه مذکور را من معلل نساخته و از نزد خود سرش را بیان نکردم بلکه تمام را از مولا و سرور خود حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا<sup>۷</sup> چندین مرتبه شنیدم لذا تمام را جمع کرده و به بیان مذکور تقریر نمودم. به او گفتم: من از تو نقل و روایت بکنم که حضرت علی بن موسی الرضا<sup>۷</sup> چنین فرمودند؟ گفت: آری.» (صدوق، ۱۳۸۵، ۲۷۴/۱؛ صدوق، ۱۳۷۸، ۱۲۱/۲؛ ذهنی تهرانی، ۱۳۸۰، ۸۷۲/۱)

- روایت مصدق بن صدقه: «از امام صادق<sup>۷</sup> شنیدم که می‌فرمود زمین هرگز از حجت خالی نمی‌گردد، حجتی که عالم است و معارف حقی را که در حال از بین رفتن است زنده نگه می‌دارد»<sup>۱</sup> (صفار، ۱۴۰۴، ۴۸۷/۱)
- ممکن است توهم شود استدلال به این روایات هم در ناحیه سند و هم در دلالت، متوقف بر حجیت سیره است؛ چراکه دلیل اصلی بر حجیت خبر واحد (اصفهانی، ۱۴۱۶، ۱/۱۲۴، تبریزی، ۱۳۸۷، ۴/۱۳۷) و حجیت ظهور، (تبریزی، ۱۳۸۷، ۳، ۲۷۲؛ هاشمی، ۱۴۱۷، ۴/۲۴۹) سیره می‌باشد؛ در نتیجه استدلال دوری خواهد بود.
- اما از آن جا که مضمون این روایات تواتر معنوی دارد،<sup>۲</sup> اعتبار آنها وابسته به حجیت خبر واحد و ظواهر نیست؛ علاوه بر این که با توجه به پذیرش اعتبار روایات از جهت سندی و دلالتی در دیدگاه ایشان، که در ادامه به آن اشاره می‌شود،<sup>۳</sup> روایات صحیحی که در بین این روایات وجود دارد، قابل استناد خواهد بود.
- این روایات دلالت دارند بر این که فلسفه وجود امام معصوم<sup>۷</sup> این است که اگر مؤمنین بر دین بیفزایند یا بکاهند، معصوم<sup>۷</sup> آن را تصحیح می‌نماید و امام<sup>۷</sup> کسی است که از تحریف و تأویل جاهلانه دین جلوگیری می‌کند و

۱ «يُحْيِي فِيهَا مَا يُمَيِّتُونَ مِنَ الْحَقِّ»

۲. باید در نظر داشت که تواتر معنوی به معنای قطع به صدور یک مضمون است؛ لذا از جهت سند و دلالت معتبر خواهد بود. (صدر، ۱۴۱۸، ۱/۱۴۱)

۳. در بخش پنجم مقاله (جایگزین حجیت تقریر)

مردم را نسبت به تجاوز از حدود الهی و فساد، منع می‌نماید و نبود این وظیفه امام<sup>۷</sup> به فساد، انحراف، تردید خلق و گم‌گشتن حق، منجر می‌شود.<sup>۱</sup>

پاسخ دوم

نسبت به خصوص اشکال تقضی نیز می‌توان گفت بنابر برخی از مبانی، در موارد ترخیصی بودن عام که وقت عمل به آن رسیده باشد، عام به مخصص منفصل تخصیص نمی‌خورد؛ زیرا در صورتی که عام مطابق واقع نباشد، تأخیر بیان خاص، تأخیر بیان از وقت حاجت می‌باشد؛ در واقع وجه ادعای عدم تخصیص قبح القاء در مفسده و لزوم تبلیغ احکام بر ائمه: است.

در موارد تنجیزی بودن عام نیز تقضی وارد نخواهد شد؛ چرا که وجه بیان عام تنجیزی، رعایت مصلحت تدریج در تعلیم احکام است و به جهت این‌که مصلحتی فوت نشود، عام به صورت الزامی و موافق احتیاط بیان شده است. (شهیدی پور، بی تا، ۲۹۳)

هم‌چنین بنابر برخی از مبانی دیگر مخصص منفصل، ناسخ عامی که وقت عمل به آن رسیده است، می‌باشد؛ در این صورت حکم عام، حکم واقعی مبتنی بر مصالح است و حکم خاص نیز بر مصالح مبتنی می‌باشد و تنها زمان مصلحت پایان یافته است. (طوسی، ۱۴۱۷ق، ۳۹۳/۱)

دلیل سوم: آیه سؤال

سومین دلیلی که ممکن است برای اثبات سیره مورد استناد قرار گیرد، آیه شریفه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳؛ انبیاء: ۷) می‌باشد؛ در آیه شریفه سؤال کردن واجب شده است؛ حال اگر جواب واجب نباشد، امر به سؤال لغو خواهد بود؛ لذا می‌توان وجوب جواب را از این آیه استظهار کرد.

از آن‌جا که در روایات، اهل ذکر به ائمه: تفسیر شده است، (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲۱۰/۱ - ۲۱۲؛ صدوق، ۱۳۷۸، ۲۳۹/۱) مراد از آن یا خصوص ایشان خواهد بود و یا حداقل قدرمتیقن، ایشان می‌باشند.

بر این اساس بر امام<sup>۷</sup> لازم است، نسبت به سیره موضع خویش را بیان فرمایند.

---

۱. باید در نظر داشت که منع التباس بار معنایی بیش از منع فساد دارد.

صاحب این نظریه، بعد از بیان این دلیل، به اشکالات آن پرداخته است؛ ولی از آن جا که به نظر نگارندگان، آیه شریفه ارتباطی با مسأله تقریر ندارد، طرح استدلال به آن و بیان اشکالات، جایگاهی نخواهد داشت.

وجه عدم ارتباط این آیه با مسأله تقریر، چنان که خود صاحب نظریه به آن اعتراف کردند، آن است که محل نزاع در مسأله حجیت تقریر، بر موردی که مکلف، از امام ۷ سؤالی را پرسیده و بر اساس آیه بر امام ۷ لازم است پاسخ آن را بیان کنند، منطبق نیست؛ چرا که پاسخ امام ۷ در این فرض یکی از ادله لفظی خواهد بود و ارتباطی با تقریر ندارد.

با توجه به مطالبی که بیان شد، به نظر می رسد دو دلیل اول برای اثبات حجیت تقریر تمام است.

#### ۴. بررسی اشکال‌های حجیت تقریر

بعد از بیان ادله، باید اشکالات نظریه حجیت تقریر را مورد بررسی قرار دهیم؛ صاحب نظریه مورد نظر، به پنج مورد از این اشکالات اشاره کردند.

اشکال نخست: روایات دال بر عدم وجوب جواب بر امام ۷ در قسمتی از نظریه مورد نظر، روایات دال بر عدم وجوب جواب بر امام ۷ اشاره شده است؛ از آن جا که به نظر می رسد این روایات در مسأله مورد نظر تأثیر زیادی داشته باشد، سزاوار است آن‌ها به صورت مستقل مورد بررسی قرار گیرند.

برخی از این روایات عبارتند از:

- صحیح زراره: «از امام باقر ۷ در خصوص آیه «فَسَلُّوا أَهْلَ الذَّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» سؤال کردم که مقصود از اهل ذکر در این آیه چه کسانی هستند. حضرت فرمودند: ما اهل بیت ... پرسیدم: آیا بر ما واجب است از شما سؤال کنیم؟ حضرت فرمودند: بله. پرسیدم: آیا پاسخ دادن نیز بر شما واجب است؟ حضرت فرمودند: خیر، امر پاسخ دادن در اختیار ما است، اگر خواستیم پاسخ می دهیم و اگر نخواستیم پاسخ نمی دهیم»<sup>۱</sup> (قمی، ۱۴۰۴ق، ۶۸/۲؛ صفار، ۱۴۰۴ق، ۴۲/۱)

---

۱. «ذَاكَ إِلَيْنَا وَإِنْ شِئْنَا فَعَلْنَا وَإِنْ شِئْنَا تَرَكَنَا».

• صحیحہ بزنی: «امام رضا<sup>۷</sup> در نامه‌ای در ذیل آیه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فرمود: بر شما سؤال کردن و آمدن نزد ما واجب است، در حالی که جواب دادن بر ما واجب نیست»<sup>۱</sup> (حمیری، ۱۴۱۳ق، ۳۵۰)

• موقه زراره: «از امام باقر<sup>۷</sup> در خصوص مقصود از اهل ذکر در آیه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» سؤال شد و حضرت فرمودند مراد ما اهل بیت هستیم، راوی گفت بر این اساس همان گونه که ما مأمور به سؤال هستیم، شما اهل بیت نیز باید به سؤال ما پاسخ دهید و گمان داشتیم که می‌توانم با این استدلال حضرت را بر پاسخ دادن مجاب کنم، لکن حضرت در پاسخ فرمودند: بر شما واجب است از ما سؤال کنید، اما امر پاسخ دادن در اختیار ما است و لازم نیست جواب شما را بدهیم»<sup>۲</sup> (صفار، ۱۴۰۴ق، ۳۹/۱)

چنان که از روایات استفاده می‌شود اختیار پاسخ به سؤال مکلفین، به معصومین: واگذار شده است و از این رو بر اساس این روایات می‌توان گفت اگر جواب سؤال، واجب نباشد، به طریق اولی امام<sup>۷</sup> وظیفه‌ای نسبت به افعال مکلفین و سیره‌های عقلایی نخواهند داشت؛ زیرا روشن است که با وجود سؤال و درخواست پاسخ، وظیفه بیشتر خواهد بود.

#### پاسخ نخست

به نظر می‌رسد نه تنها اولییتی در این مقام نیست بلکه بین عدم وجوب جواب و ردع از سیره مخالف، ملازمه‌ای وجود ندارد و قیاس مع الفارق است؛ چراکه وقتی امام<sup>۷</sup> سؤالی را پاسخ ندهند، راوی متوجه عدم دریافت حکم واقعی است و از این رو، إلقاء در مفسده محقق نمی‌شود؛ اما وقتی سیره یا عملی مخالف واقع رخ دهد و امام<sup>۷</sup> نسبت به آن ردعی نکنند، با توجه به منصب خاص تبلیغ، مکلفین از سکوت امام<sup>۷</sup>، رضایت ایشان را برداشت می‌کنند و إلقاء در مفسده محقق می‌شود.

#### پاسخ دوم

روایات لزوم تبلیغ شریعت از سوی معصومین: به عنوان دلیل دوم بر حجیت تقریر مطرح گردید که این روایات بر لزوم بیان احکام و حفظ شریعت از تحریف به زیادت و نقصان توسط معصومین: دلالت دارد؛ چنان‌که به این

۱. «فَقَدْ فَرَضَتْ عَلَيْكُمْ الْمَسْأَلَةَ وَالرَّدَّ إِلَيْنَا وَلَمْ يَفْرَضْ عَلَيْنَا الْجَوَابَ».

۲. «إِنَّمَا أَمْرُهُمْ أَنْ تَسْأَلُونَا وَلَيْسَ لَكُمْ عَلَيْنَا الْجَوَابُ إِنَّمَا ذَلِكَ إِلَيْنَا».

نکته نیز اشاره شد که ممکن است به جهت مصالحی، حکم واقعی بیان نشود و این فرض، خلاف اصل است و به عنوان تبصره‌ای بر اصل اولیه است.

حال به نظر می‌رسد روایات دال بر عدم وجوب جواب می‌تواند بیانگر مصداقی از این تبصره باشد؛ زیرا می‌توان ادعا نمود که عدم پاسخ به سؤال به جهت مصالحی بوده است و این نکته، وجه جمعی برای این دو دسته از روایات محسوب می‌گردد.

اشکال دوم: عدم لزوم ردع در سیره‌های مطابق احتیاط

بر فرض پذیرش ادله حجیت تقریر، این ادله در مورد سیره‌های مطابق احتیاط جاری نمی‌شوند؛ چراکه وقتی سیره، مطابق احتیاط باشد، هرچند که مطابق واقع نباشد، ملاکی تفویض نخواهد شد؛ مثلاً اگر شرطی در معاملات معتبر نباشد، اما سیره بر لزوم رعایت آن باشد، دلیلی بر لزوم ردع آن توسط امام<sup>۷</sup> وجود ندارد.

پاسخ

بر اساس روایات لزوم تبلیغ که در مباحث گذشته بیان گردید، امام<sup>۷</sup> مانع اضافه شدن احکام در دین می‌شوند؛ بر این اساس در موارد سیره احتیاطی نیز اگر سیره بر خلاف حکم واقعی باشد امام<sup>۷</sup> متذکر می‌شوند.

شاهد بر این پاسخ آن است که ائمه: در مواردی عمل مکروهی را انجام می‌دادند یا عمل مستحبی را ترک می‌فرمودند تا حرمت یا وجوب آن عمل توهم نشود؛ برای نمونه می‌توان به این روایات اشاره کرد:

- از معمر بن خلاد نقل شده که امام رضا<sup>۷</sup> فرمودند از نماز صبح تا طلوع خورشید نزد ایشان نروم، چرا که حضرت بعد از خواندن نماز صبح می‌خواندند.<sup>۱</sup> (حمیری، ۱۴۱۳، ق، ۳۰۸)
- از حسین بن ابی‌عردس نقل شده که در منی امام کاظم<sup>۷</sup> خرما را تازه را با چپ میل فرمودند.<sup>۲</sup> (حمیری، ۱۴۱۳، ق، ۳۰۸)
- معاویه بن وهب از امام صادق<sup>۷</sup> نقل کرد که حضرت فرمودند، پیامبر خدا<sup>۹</sup> بر شخصی از انصار که دو دینار بدهی داشت، تا قبل از ضمانت بعضی از نزدیکانش، نماز نخواندند، امام صادق<sup>۷</sup> جهت این فعل

۱. «لَا تَجِيءُ إِلَّا بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِنِّي أَنَامُ إِذَا صَلَّيْتُ الْفَجْرَ».

۲. «جَعَلَ يَتَنَاوَلُ بَيْسَارَهُ».



پیامبر خدا<sup>۹</sup> را عبرت گرفتن مردم دانستند تا نسبت به بدهی کوتاهی نکنند، سپس فرمودند این در حالی

است که خود پیامبر خدا<sup>۹</sup> و حسنین<sup>۸</sup> در زمان رحلت مدیون بودند.<sup>۱</sup> (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۵/۹۳)

این روایات بر انجام اعمال مکروهی از قبیل خوابیدن بین الطلوعین، غذا خوردن با دست چپ و قرض گرفتن،

توسط معصومین: دلالت دارد؛ برخی از بزرگان نیز در تفسیر این روایات گفته‌اند ارتکاب این افعال توسط

معصومین: به خاطر دفع توهم حرمت بوده است؛ (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ۹/۵۴؛ مجاهد، بی تا، ۳۰۳) وجه عملکرد

معصومین: این نکته است که ایشان نسبت به اضافه شدن در شریعت حتی در اموری که موجب القاء در مفسده

نمی‌شود موضع‌گیری می‌کردند.

اشکال سوم: لزوم تصحیح ارتکازات شخصی

لازمه حجیت تقریر آن است که اگر در ذهن مکلفی که در مقابل امام<sup>۷</sup> حضور دارد، ارتکاز نادرستی وجود

داشته باشد، بر امام<sup>۷</sup> بر اساس علم غیب، واجب است که آن را تصحیح کنند، در حالی که این چنین مطلبی

صحیح نیست.

ممکن است گفته شود، تصحیح ارتکازی بر امام<sup>۷</sup> لازم است که در عمل متجلی شده باشد؛ اما در پاسخ باید

گفت فرقی بین ارتکاز متجلی در عمل و ارتکاز ذهنی صرف وجود ندارد.

پاسخ

به نظر می‌رسد ادعای عدم فرق بین ارتکاز متجلی در عمل و ارتکاز ذهنی صرف، صحیح نیست؛ چرا که بر

اساس روایاتی که در دلیل دوم بر حجیت تقریر اشاره شد، بر امام<sup>۷</sup> لازم است در مواردی که موجب تحریف و

تأویل جاهلانه دین، تجاوز از حدود الهی و فساد می‌شود حق را ابراز کرده و از باطل منع کنند؛ بر این اساس

امام<sup>۷</sup> نسبت به تصحیح ارتکازات متجلی در عمل، موظف هستند.

علاوه بر این که برخی از بزرگان در ارتکازاتی که امکان متجلی شدن آن‌ها در مقام عمل وجود دارد و بالفعل

متجلی نشده، لزوم تصحیح آن‌ها بر امام<sup>۷</sup> را پذیرفته‌اند. (صدر، ۱۴۱۸ق، ۲/۱۳۰)

---

۱. «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ۹ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِيَتَعَطَّوْا وَيُرَدَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِنَلَّا يَسْتَحْفُوا بِالَّذِينَ وَقَدْ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ ۹ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ وَمَاتَ الْحَسَنُ ۷ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ وَقُتِلَ الْحُسَيْنُ ۷ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ».

اشکال چهارم: لزوم قبول اجماع لطفی

پذیرش لزوم منع از سیره عقلاء بر معصوم<sup>۷</sup>، موجب پذیرش نظریه اجماع لطفی شیخ طوسی نیز می‌شود؛ چرا که بر اساس ادله بیان شده، بر معصوم<sup>۷</sup> لازم است از تفویض مصلحت در اثر فتوای همه فقهاء بر خلاف، ممانعت فرموده و مانع تحقق اجماع شوند؛ در حالی که مشهور، نظریه اجماع لطفی را نپذیرفتند. علاوه بر این که ممکن است ادعای بالاتری نیز مطرح شود که اگر زعامت عامه شیعیان در زمانی بر عهده یکی از فقهاء باشد، بر امام زمان<sup>۷</sup> لازم است که اشکالات او را تصحیح کنند؛ از این رو لازمه قبول تقریر، مطابقت کامل رساله عملیه زعیم عام شیعه، با شریعت خواهد بود؛ در حالی که این ادعا قابل پذیرش نیست.

پاسخ

مصلحتی که سبب محروم شدن بشریت از حضور امام زمان<sup>۷</sup> شده است، سبب می‌شود بعضی از منافع وجود ایشان نیز محقق نشود و ملازمه‌ای بین وظیفه امام<sup>۷</sup> در زمان حضور و غیبت ایشان وجود ندارد؛ بر این اساس در زمان غیبت، ردع به صورت اعجاز لازم نیست.

اشکال پنجم: لزوم پذیرش وجوب فتوا بر اعلم

لازمه ادعای لزوم ردع معصوم<sup>۷</sup> آن است که بر مجتهد اعلم نیز لازم باشد که در مسائل فقهی فتوای خود را ابراز کند؛ چرا که از این جهت تفاوتی بین مجتهد اعلم و معصوم<sup>۷</sup> وجود ندارد.

این در حالی است که فقهاء در موارد متعددی حکم شرعی واقعی را به جهت مصالحی یا به خاطر عدم مخالفت با اجماع، بیان نمی‌کنند؛<sup>۱</sup> در نتیجه معلوم می‌شود ردع سیره نیز بر معصومین: واجب نمی‌باشد.

---

۱ برای نمونه محقق خوبی با این که دلیل محکمی بر نجس کننده بودن متنجسات در غیر مایعات (در فرض تعدد وسائط) نیافتند، اما بنابر احتیاط واجب اجتناب را لازم دانستند: «السرایة المعتبرة فی نجاسة الملاقی أمر ارتکازی و لا إشکال فی عدم تحققها عند تعدد الوسائط و کثرتها، مثلاً إذا لاقی شیء نجساً رطباً فلا محالة تسری نجاسته إلى ملاقیه بالارتکاز و إذا لاقی ذلك المتنجس شيئاً ثالثاً فهب أنا التزمنا بتحقیق السرایة منه إلى الثالث أيضاً بالارتکاز، إلا أن الثالث إذا لاقی شيئاً رابعاً و هكذا إلى التاسع و العاشر فنقطع السرایة بالارتکاز، و من هنا لا یسعنا التعدد من الماء إلى الجوامد بوجه. و لو لا مخافة الإجماع المدعی و الشهرة المتحققة علی تنجیس المتنجس مطلقاً لاقتصرنا فی الحكم بتنجیس المتنجس علی خصوص الماء أو المائعات، و لذا استشکلنا فی تعالینا علی المتن فی تنجیس المتنجس علی إطلاقه لما عرفت من عدم دلالة الدلیل علی منجسیة المتنجس فی غیر الماء و المائعات مع الوسائط، و معه فالحکم بمنجسیته علی إطلاقه مبني علی الاحتیاط» (خوبی، ۱۴۱۸ق، ۲/۳۱۷)

یا محقق گلپایگانی در حاشیه کتاب وسیله النجاة ذیل مسأله استثناء ابطال معینه فرمودند: «إذا كان بنحو الكلی فی المعین كما هو الظاهر منه فلازمه عدم حساب الخسارة علی البائع، لكن حیث ادعی الإجماع علی حسابها علیه فلا یترك الاحتیاط فیہ بالمصالحة». (اصفهانى، ۱۳۹۳ق، ۲/۶۸)

شاهد بر عدم لزوم فتوا بر اعلم، سیره علماء در حفظ حرمت اساتید خود و عدم انتشار رساله عملیه در زمان حیات ایشان است، با این‌که ممکن است شاگردان خود را از استاد، اعلم بدانند.

پاسخ به ملازمه میان لزوم ردع معصوم<sup>۷</sup> و وجوب فتوا بر اعلم در وجه ملازمه میان لزوم ردع معصوم<sup>۷</sup> و لزوم فتوا بر شخص اعلم، دو وجه لزوم ارشاد جاهل و قبح القاء در مفسده قابل تصویر است؛ یعنی دلیل لزوم ردع معصوم<sup>۷</sup> این دو دلیل است و از آن‌جا که این دو دلیل در حق فقهاء نیز وجود دارد، فتوا دادن نیز بر اعلم واجب خواهد بود.

اما در مقام پاسخ باید گفت هرچند ممکن است به جهت دو دلیل فوق، ملازمه پذیرفته شود، اما نقض بیان شده در کلام ایشان تمام نیست؛ زیرا همان‌طور که برخی از فقهاء تصریح دارند ممکن است گفته شود در موارد انحصار اعلیّیت در یک شخص، بر او لازم است فتوای خود را از باب ارشاد جاهل اظهار نماید؛ البته فقیه می‌تواند در مقام إفتاء، فتوای خود نسبت به حکم واقعی را بیان نکند؛ بلکه به جای آن، وظیفه ظاهری مکلف را با بیان احتیاط واجب ذکر کند که بیان این احتیاط نیز نوعی ارشاد جاهل است؛ اما روشن است که فقیه حق ندارد مطلبی بر خلاف واقع بیان کند.

در مورد القاء در مفسده نیز می‌توان گفت اگر قبح عقلی آن را بپذیریم، در مورد معصوم<sup>۷</sup> و فقیه اعلم، صادق است و در واقع، لزوم فتوا بر اعلم، لازمه مقبول است نه تالی فاسد.

علاوه بر این‌که ممکن است اصل ملازمه نیز مورد مناقشه قرار گیرد؛ زیرا همان‌طور که در سابق بیان شد، دلیل لزوم ردع بر معصوم<sup>۷</sup> وجود منصب تبلیغ شریعت برای امام<sup>۷</sup> است؛ از این‌رو حتی اگر ارشاد جاهل نیز بر فقیه واجب نباشد و یا قبح القاء در مفسده در مورد اعلم جاری نباشد، بر امام معصوم<sup>۷</sup> لازم است که از سیره ردع نماید.

---

محقق فیاض نیز در مسأله تخلّی در حال استقبال یا استدبار قبله فرمودند ادله مسأله ضعیف است؛ اما احتیاط واجب بر حرمت دارند «الحرمة مبنیة علی الاحتیاط الوجوبی، فان روایات المسأله باجمعا ضعیفة من ناحیة السند و غیر قابلة للاعتماد علیها. و الاجماع الکاشف عن ثبوت المسأله فی زمان المعصومین علیهم السّلام غیر متحقق لوجود المخالف و لا سیما فی الأئمة» (فیاض، بی‌تا، ۲۱۱/۱)

۱ مرحوم عراقی در این خصوص فرمودند: «أن المجتهد مهما یری شخصه مرجعا للتقلید بأن رأی انحصار الأمر به، إمّا لاعتقاده اعلمیّته من أفرانه بضمیمة وجوب تقلید الأعلّم [أو] انحصار المجتهد بشخصه فلا إشکال ظاهرا فی وجوب إظهار فتواه و ترغیب الناس بتقلیده، نظرا إلی ما دلّ علی وجوب إرشاد الجاهل فی الأحکام الکلیّة المستفاده من أمثال آیتی النفر و السؤال بل و آیه الکتیمان. و یومی إلیه ظاهر کلماتهم فی وجوب إعلام المجتهد لمقلّديه إذا رجع عن اجتهاده» (عراقی، ۱۴۲۰ق، ۵۰۰/۲).

قابل ذکر است که گرچه در این نظریه مسأله وجوب ارشاد جاهل به عنوان یکی از ادله حجیت تقریر مطرح نشده است، اما به نظر می‌رسد این مسأله، دلیل مستقلی برای حجیت تقریر محسوب می‌شود.

برای اثبات لزوم ارشاد جاهل به ادله‌ای نظیر آیه نفر (توبه: ۱۲۲)، آیه سؤال (نحل: ۴۳ و انبیاء: ۷)، آیه کتمان (بقره: ۱۵۹) و ادله وجوب تعلم (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱/۳۰) استدلال شده است.<sup>۱</sup>

با توجه به مطالبی که بیان شد، روشن می‌شود که اشکالات مطرح شده بر حجیت تقریر، قابل پاسخ‌گویی است و حجیت آن تمام به نظر می‌رسد.

## ۵. جایگزین حجیت تقریر

با توجه به مطالب گذشته، این نتیجه به دست آمد که تقریر امام ۷ حجت است و بر این اساس در مسیر استنباط می‌توان از افعال و سیره‌هایی که ردع نشده‌اند بهره‌مند شد؛ به عنوان نمونه از سیره‌هایی که نقش تأثیرگذاری در عملیات استنباط فقهی دارد اخذ به ظواهر و حجیت خبر ثقه است به گونه‌ای که می‌توان ادعا نمود اساس اجتهاد بر این دو سیره استوار است.

از آن‌جا که صاحب این نظریه در استنباط فقهی، ناچار از اخذ به ظواهر و سیره‌های عقلانی می‌باشد باید راه‌کاری به عنوان جایگزین بیان کند که در این بخش به آن پرداخته می‌شود.

### راه‌کار نخست

ایشان معتقدند، ممکن است میان سیره ترخیصی و الزامی تفصیل داده شود؛ به این بیان که در موارد سیره ترخیصی هر چند تقریر حجت نیست، اما از آن‌جا که در وجوب عمل، شک وجود دارد، می‌توان به حدیث رفع یا قبح عقاب بلا بیان تمسک کرد و به نتیجه حجیت سیره ترخیصی رسید.

پس گویا در اعتبار سیره (به معنای رسیدن به نتیجه سیره) بین الزام و ترخیص تفصیل داده شد.

---

۱. محقق عراقی در مقالات فرمودند: «وجوب ارشاد الجاهل فی الأحکام الکلیة المستفادة من أمثال آیتی النفر و السؤال بل و آیه الكتمان» (عراقی، ۱۴۲۰ق، ۵۰۰/۲).

محقق خوبی نیز فرمودند: «الأحكام الكلية الإلهية فلا ريب في وجوب إعلام الجاهل بها، لوجوب تبليغ الأحكام الشرعية على الناس جيلا بعد جيل إلى يوم القيامة، و قد دلت عليه آية النفر و الروايات الواردة في بذل العلم و تعليمه و تعلمه» (توحیدی، بی تا، ۱۲۱/۱)

محقق تبریزی نیز فرمودند: «فإن وجوب الإعلام في الأول [الجهل القصورى بالحكم] يستفاد من وجوب التعلم على الجاهل» (تبریزی، ۱۴۲۶ق، ۴/۴)

ایشان بعد از طرح این مطلب به آن اشکال کرده و می‌فرمایند، این استدلال دوری است؛ چرا که حجیت ظهور حدیث رفع نیز متوقف بر قبول سیره عقلاء بر حجیت ظواهر است، قبح عقاب بلا بیان نیز از نظر ما عقلانی و متوقف بر تقریر است؛ در نتیجه این راهکار را تمام نمی‌دانند.

## راه کار دوم

راهکار دیگر، قطعی بودن حجیت ظواهر و اخبار ثقه است؛ به این بیان که به طور قطع، غرض از بعث رسل و انزال کتب، هدایت بشر بوده است و اگر ظواهر کلامشان حجت نباشد هدایت ممکن نخواهد بود و از آنجا که برای استنباط احکام شرعی، طریق دیگری غیر از ظواهر روایات وجود ندارد، در نتیجه به مقداری که نقض شریعت لازم نیاید، به حجیت اخبار و ظواهر آنها قطع حاصل می‌شود.

بر این اساس، نسبت به ظواهر دقیقی که مبتنی بر بعضی از نکات و قرائن موجود در کلام است و عموم مردم بدون توجه دادن به آن نکته، متوجه ظهور نمی‌شوند، دلیلی بر حجیت آنها نداریم؛ چرا که از عدم حجیت این ظواهر نقض شریعت لازم نمی‌آید.

بر اساس این راهکار دوم ممکن است کسی بگوید اشکال دور مطرح شده در راهکار نخست نیز بر طرف خواهد شد؛ در نتیجه، باید میان سیره ترخیصی و الزامی تفصیل داده شود؛ به این بیان که نتیجه حجیت سیره ترخیصی به وسیله عموم حدیث رفع ثابت خواهد شد.

نقد و بررسی جایگزین حجیت تقریر

صاحب نظریه، ابتدائاً عدم نقض شریعت را دلیل پذیرش ظواهر قرار دادند و بر این اساس، بین ظواهر دقیق و غیر آنها تفصیل دادند؛ یعنی تنها ظواهر غیر دقیق را حجت دانستند؛ در حالی که به نظر می‌رسد نقض و عدم نقض شریعت، معیار مناسبی برای تفصیل بین ظواهر نیست؛ چرا که عدم اخذ به ظواهر غیر دقیق نیز گاهی منجر به نقض شریعت نمی‌شود؛ علاوه بر این که ضابطه‌ای برای تعیین ظواهر دقیق نیز وجود ندارد.

نکته دیگر این که به نظر می‌رسد راهکار دوم در همه موارد قابل اخذ نیست؛ چرا که اگر عام الزامی وجود داشته باشد که سیره در حکم مخصص آن باشد، نمی‌توان به وسیله حدیث رفع نتیجه حجیت آن را ثابت کرد.

## نتیجه گیری

به نظر می‌رسد تقریر معصومین: بر اساس قاعده قیح القاء در مفسده و تفویت مصلحت حجت است و می‌توان گفت قطعا معصومین: نسبت به رفتار مخالف شریعت موضع‌گیری می‌کنند. همچنین بر اساس روایات لزوم تبلیغ شریعت، باید گفت اصل بر موضع‌گیری معصومین: است، مگر این که مصلحت خاصی در میان باشد و از این رو اگر دلیل خاص وجود نداشته باشد، سکوت معصوم<sup>۷</sup> نشان از رضایت اوست.

ادله دیگری از قبیل ادله لزوم ارشاد جاهل نیز برای اثبات حجیت تقریر وجود دارد که صاحب نظریه عدم حجیت تقریر بدان توجه نکرده است.

از طرفی روایات عدم وجوب جواب بر امام<sup>۷</sup> نیز دلیل بر عدم حجیت تقریر نیست؛ چرا که با توجه به روایات لزوم تبلیغ شریعت، این روایات، بیان‌گر حالات خلاف اصل و وجود مصلحت خاص در عدم پاسخ است. نسبت به سیره‌های مطابق احتیاط باید گفت هر چند حتی در صورت مخالفت این سیره‌ها با واقع و عدم ردع معصوم<sup>۷</sup> تفویت ملاکی رخ نخواهد داد، اما با این حال، سکوت معصوم<sup>۷</sup> مخالف روایات لزوم تبلیغ شریعت است؛ چون سیره موافق احتیاط نیز می‌تواند باعث ازدیاد در شریعت باشد و بر اساس این روایات، امام<sup>۷</sup> مانع اضافه شدن احکام در دین می‌شوند؛ از این رو حتی در این موارد نیز اگر سیره بر خلاف حکم واقعی باشد امام<sup>۷</sup> متذکر می‌شوند و بر همین اساس، حتی لزوم موضع‌گیری امام<sup>۷</sup> نسبت به ارتکازات متجلی در عمل، قابل پذیرش می‌نماید.

از نظر مولفان این جستار، ملازمه‌ای بین نظریه حجیت تقریر و پذیرش اجماع لطفی نیست و از این جهت، تقضی بر اعتبار تقریر وارد نیست؛ زیرا مصلحتی که سبب محروم شدن بشریت از حضور امام زمان<sup>۷</sup> شده است، سبب می‌شود بعضی از منافع وجود ایشان نیز محقق نشود؛ از این رو در زمان غیبت، ردع به صورت اعجاز لازم نیست.

عدم لزوم فتوا بر اعلم نیز اشکالی در حجیت تقریر محسوب نمی‌شود؛ چرا که اساسا مقایسه بین حجیت تقریر و لزوم فتوا بر اعلم مع الفارق است؛ چه این که دلیل لزوم ردع بر معصوم<sup>۷</sup> وجود منصب تبلیغ شریعت برای امام<sup>۷</sup> است که این نکته در فقیه اعلم منتفی است؛ علاوه بر این که ممکن است لزوم فتوا بر اعلم نیز پذیرفته شود.

از طرفی دیگر، تفصیل بین ظواهری که طرح آنها موجب نقض شریعت می‌شود و بین ظواهر دقیقه که طرح آنها موجب نقض شریعت نمی‌شود، به عنوان جایگزین نظریه حجیت تقریر پذیرفته نیست و اساساً نقض و عدم نقض شریعت، معیار مناسبی برای تفصیل بین ظواهر نیست؛ چراکه عدم اخذ به ظواهر غیر دقیق نیز گاهی منجر به نقض شریعت نمی‌شود؛ علاوه بر این که ضابطه‌ای برای تعیین ظواهر دقیق نیز وجود ندارد.

نسخه پیش انتشار

## فهرست منابع

### قرآن کریم

۱. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۷ق)، *الغیبة للنعمانی*، مصحح: علی اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق.
۲. اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق)، *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان*، تصحیح: مجتبی عراقی، علی پناه اشتهااردی، حسین یزدی اصفهانی، قم: انتشارات اسلامی.
۳. اصفهانی، سید ابوالحسن (۱۳۹۳ق)، *وسيلة النجاة*، حاشیه: سید محمدرضا گلپایگانی، قم: چاپخانه مهر.
۴. اصفهانی، محمد حسین (۱۴۱۶ق)، *بحوث فی الأصول*، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵. اصفهانی، محمد حسین (۱۴۲۹ق)، *نهاية الدراية فی شرح الكفاية*، چاپ دوم، بیروت: مؤسسة آل البيت: لاهیات التراث.
۶. برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱ق)، *المحاسن*، مصحح: جلال الدین محدث، چاپ دوم، قم: دار الکتب الإسلامية.
۷. بروجردی، محمد تقی (۱۴۱۷ق) *نهاية الأفكار*، تقریرات درس محقق عراقی، چاپ سوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۸. بهسودی، محمد سرور (۱۴۲۲ق)، *مصباح الأصول* (تقریرات درس آیت الله العظمی خویی)، قم: مؤسسة إحياء آثار الامام الخوئي.
۹. تبریزی، میرزا جواد (۱۴۲۶ق)، *تنقيح مباني العروة- كتاب الطهارة*، قم: دار الصديقة الشهيدة ۳.
۱۰. تبریزی، میرزا جواد (۱۳۸۷)، *دروس فی مسائل علم الأصول*، چاپ دوم، قم: دار الصديقة الشهيدة ۳.
۱۱. توحیدی، محمد علی (بی تا)، *مصباح الفقاهة* (تقریرات درس آیت الله العظمی سید ابو القاسم خویی) بی جا، بی نا.
۱۲. تونی، عبدالله (۱۴۱۵ق)، *الواقیة فی اصول الفقه*، چاپ دوم، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۱۳. حسینی، سید محمد صادق، *حجیت سنت تقریری و دامنهی آن*، نشریه فقیهانیه، س ۳، ش ۹، ۱۳۹۷، ص ۶ تا ۳۵.



۱۴. حمیری، عبد الله بن جعفر (۱۴۱۳ق)، *قرب الإسناد (الحديث)*، قم: مؤسسة آل البيت..
۱۵. خوبی، ابو القاسم (۱۴۱۸ق)، *موسوعة الإمام الخوئی*، قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئی.؛
۱۶. ذهنی تهرانی، محمد جواد (۱۳۸۰)، *ترجمه علل الشرائع*، قم: انتشارات مؤمنین.
۱۷. شهیدی پور، محمدتقی (بی تا)، *ابحاث اصولیة، تعارض الأدلة، بی جا، بی نا.*
۱۸. صدوق، ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۷۸)، *عیون اخبار الرضا*، تهران: نشر جهان.
۱۹. صدوق، ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۵)، *علل الشرائع*، قم: کتاب فروشی داوری.
۲۰. صدوق، ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۳ق)، *کتاب من لا یحضره الفقیه*، قم: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین.
۲۱. صدوق، محمد بن علی (۱۳۶۲ش)، *الخصال، تصحیح، علی اکبر غفاری*، قم: جامعه مدرسین.
۲۲. صدوق، محمد بن علی (۱۳۹۸ق)، *التوحید، تصحیح: هاشم حسینی*، قم: جامعه مدرسین.
۲۳. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق)، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، تصحیح: محسن کوچه باغی*، چاپ دوم، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
۲۴. طبرسی، حسن بن فضل (۱۴۱۲ق)، *مکارم الأخلاق*، چاپ چهارم، قم: الشریف الرضی.
۲۵. طوسی، محمد بن الحسن (۱۳۹۰ق)، *الإستبصار فیما اختلف من الأخبار*، مصحح: حسن الموسوی خراسان، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۲۶. طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۱۷ق)، *العدة فی أصول الفقه*، قم: محمد تقی علاقبندیان.
۲۷. عراقی، ضیاء الدین (۱۴۲۰ق)، *مقالات الأصول*، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۲۸. علیزاده نوری، عطیه؛ ناصری مقدم، حسین؛ عابدی سرآسیا، علیرضا، *گونه شناسی تقریر در فقه مذاهب، فقه و اصول*، س ۴۶، ش ۹۹، ۱۳۹۳، ص ۹۱ تا ۱۱۶.
۲۹. علیزاده نوری، عطیه؛ ناصری مقدم، حسین؛ عابدی سرآسیا، علیرضا، *گونه های دلالت تقریر بر احکام شرعی، فقه و اصول*، س ۴۹، ش ۱۱۱، ۱۳۹۶، ص ۵۱ تا ۶۸.
۳۰. فائزی، محمد؛ پورصدقی، رضا، *استنباط از سکوت معصوم، گونه ها و مؤلفه ها*، پژوهش نامه اصول فقه اسلامی، س ۲، ش ۲، ۱۳۹۸، ص ۶۹ تا ۸۸.
۳۱. فیاض، محمد اسحاق (بی تا)، *تعالیق مبسوطة علی العروة الوثقی*، قم: انتشارات محلاتی.

۳۲. قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴ق)، *تفسیر القمی*، تحقیق: طیب موسوی جزائری، چاپ سوم، قم: دار الکتب.
۳۳. قمی، میرزا ابوالقاسم (۱۴۳۰ق)، *القوانین المحکمة فی الأصول*، قم: احیاء الکتب الاسلامیة.
۳۴. کلانتری، علی اکبر، *تحلیل و تعریفی نواز تقریر، بر اساس روایات آن*، علوم حدیث، س ۱۹، ش ۷۳، ۱۳۹۳، ص ۱۱۲ تا ۱۲۶.
۳۵. کمره‌ای، محمد باقر (۱۳۷۵)، *ترجمه أصول کافی*، چاپ سوم، قم: اسوه.
۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۳۷. مجاهد طباطبائی، سید محمد (۱۲۹۶ق)، *مفاتیح الاصول*، قم: مؤسسه آل البيت..
۳۸. مجاهد طباطبائی، سید محمد (بی تا)، *کتاب المناهل*، قم: مؤسسه آل البيت..
۳۹. مظفر، محمدرضا (۱۴۳۰ق)، *اصول الفقه*، چاپ پنجم، قم: نشر اسلامی.
۴۰. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق)، *الأختصاص*، قم: المؤتمر العالمی لألفية الشیخ المفید.
۴۱. هاشمی شاهرودی، محمود (۱۴۱۷ق)، *بحوث فی علم الأصول* (تقریرات درس آیت الله العظمی شهید صدر)، چاپ سوم، قم: مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی.